

## سرمایه داری دولتی پرانتز باز امپریالیسم!

سرمایه داری دولتی شوروی!

۲۹. سوسیالیسم در یک کشور و انقلاب زودرس!

محمد قراگوزلو

درآمد. پایه‌ی‌ترین نقدی منشویکی به انقلاب اکتبر طرح مولفه‌ی انقلاب زودرس در متن حمایت از بورژوازی لیبرال روس و متهم کردن بلشویک‌ها به "کودتا" است. طیف‌های "معقول" این گرایش معتقدند اگر بلشویک‌ها "روند طبیعی" گذار تاریخ را مختل نکرده بودند و به بورژوازی مجال می‌دادند به رسالت تاریخی خود در مسیر تاریخی و طبقاتی انکشاف اقتصادی عمل کند و خود و طبقه‌ی کارگر روس نیز به استخدام بورژوازی در می‌آمدند آن "اتفاقات ناگوار" برای انقلاب رخ نمی‌داد و روسیه در روند "منطقی" گذار از فئودالیسم به بورژوازی نهایتاً به سوسیالیسم می‌رسید. مثل آلمان و انگلستان که کمونیست‌هایش "کودتا" نکردند و کنار نشستند تا بورژوازی به وظیفه‌ی تاریخی خود عمل کند تا هرآینه که ماموریت و مسؤلیت‌اش به اتمام رسید از قدرت سیاسی کنار بکشد و دولت را و قدرت را تسلیم طبقه‌ی کارگر کند! شگفتا که بورژوازی آلمان رهبران کمونیست را به خاک و خون کشید و بورژوازی انگلستان دخل جنبش کارگری را در آورد و هنوز که هنوز است مشغول انکشاف اقتصادی است! احتمالاً منشویک‌های محترم جابه‌جایی طبقات را نه از طریق انقلاب بل‌که نوبتی ارزیابی می‌کنند. درست مثل آسیاب! درک ساده از نظریه‌ی "انقلاب زودرس" چیزی است در همین مایه‌ها! با این حال از آن‌جا که این بحث در کنار مولفه‌ی "سوسیالیسم در یک کشور" در میان چپ‌کنونی ایران هواخواهان پر و پا قرص - هر چند غیر فرموله- دارد، خواهم کوشید در حد توان به زوایایی از آن پاسخ دهم.

### سوسیالیسم در یک کشور!

پیش‌تر گفتیم که بلشویک‌ها با آگاهی کامل از فقدان توازن و تناسب موزون میان شهر و روستا و عقب‌مانده‌گی صنعتی روسیه و برای جبران عوارض و کاستی‌های اقتصادی عدم انکشاف نسبی بورژوازی در این کشور، به شدت روی پیروزی جنبش سوسیال‌دموکراسی آلمان و اسپار تاکیست‌ها حساب کرده بودند. به یک مفهوم بلشویک‌ها باور داشتند که معبر پیشروی سوسیالیسم به اروپا و فتح دژهای سرمایه‌داری غرب از دروازه‌ی آلمان صنعتی می‌گذرد. مستقل از این مبحث پر مناقشه که چرا جنبش نیرومند سوسیال‌دموکراسی آلمان - با وجود پرولتاریای صنعتی و زمینه‌های مساعد برای انقلاب سوسیالیستی - از کسب قدرت سیاسی باز ماند و شکست این جنبش تا چه حد در اجرای طرح نپ تاثیر گذاشت و تا کجا بی‌راهه رفتن انقلاب اکتبر را تسریع کرد، مساله و سوال اساسی این است که اساساً آیا تحقق سوسیالیسم در یک کشور ممکن است؟ آیا با وجود دندان‌های تیز امپریالیسم یک انقلاب می‌تواند پس از پیروزی با استقلال کامل و خودکفایی تولیدی به رشد خود ادامه دهد و به اهداف مورد نظر دست یابد و به سرنوشت انقلاب اکتبر دچار نشود؟

واقعیت این است که یک سال پس از مرگ لنین (۱۹۲۵) و به اعتبار مباحث داغی که طی سال‌های ۱۹۲۸-۱۹۲۵ در حزب

## سرمایه داری دولتی پرانتز باز امپریالیسم!

بلشویک در گرفت، تحقیقاً هیچ یک از جناح‌های حزب اعتقاد راسخی به حاکمیت اقتصادی سوسیالیستی نداشتند. مهم‌ترین این مباحث پیرامون چگونگی و نحوه‌ی خروج از نپ متمرکز شده بود. نپ یک عقب‌نشینی آشکار از انقلاب سوسیالیستی بود که سرمایه‌داری را رشد داده و به تقویت پایگاه طبقاتی خرده بورژوازی از جمله عناصر دهقانی متمول، بازرگانان و واسطه‌ها در اقتصاد و بوروکراتیزه شدن دولت انجامیده بود. در تمام این دوره‌ی حاد، دعوا بر سر این بود که سوسیالیسم فقط در یک کشور چگونه می‌تواند مستقر شود؟ در جناح راست این مبارزه‌ی طبقاتی **استالین - بوخارین** ایستاده بودند و البته تئوریسین - واقعی **بوخارین** بود. او مصمم بود که اتحاد حزب کارگران با دهقانان را حفظ کند و ضمن تثبیت این روابط، نحوه و تسریع صنعتی‌سازی حاکم را به تاخیر اندازد. این نظریه که بعدها به شکل ضد انسانی مستمسک جناح **استالین** قرار گرفت و حکم به قتل جوان‌ترین نظریه‌پرداز شاخص حزب داد، از یک‌سو بر آن بود که منافع دهقانان حفظ و فربه شود و از سوی دیگر صنعتی شدن کشور - به شیوه‌یی که از سال ۱۹۳۰ به بعد مورد علاقه‌ی **استالین** بود - متوقف گردد. می‌توان فرض کرد که پایه‌ی تئوریک "سوسیالیسم در یک کشور" فقط بر پایه‌ی روند صنعتی‌سازی‌ها شکل نبسته نبود. در یک دوره‌ی مشخص این تئوری پشتیبان نپ بود و به رشد نیروهای مولده یاری می‌رساند و سپس در مقابل نپ واقع شد. ایده‌یی که در دوره‌ی مورد بحث در مقام ادامه‌ی جریان طبیعی نپ از سوی اکثریت حزب به رسمیت شناخته شد و ضمن دفاع از امکان استقرار سوسیالیسم در یک کشور بر این باور قطعی اصرار داشت که ساختن سوسیالیسم در کشور شوروی شروع شده است، در ادامه به این نتیجه رسید که چنین ساخت و سازی مستلزم صنعتی‌سازی سریع کشور است. مرعوب شدن کارگران در برابر دهقانانی که به هر شکل نسبت به اشتراکی سازی مزارع و تولید برای شهر مقاومت می‌کردند، بلشویک‌های پس از **لنین** را به ضرورت بی‌چون و چرای تسریع صنعتی‌سازی کشور مجاب کرده بود. توطئه‌های امپریالیستی به منظور ساقط کردن انقلاب نیز در راه بود. ضد انقلاب داخلی اگرچه عقب رانده شده بود، اما سرمایه‌داری جهانی در کمین انقلاب نشسته بود. موضع **بوخارین** ابتدا دفاع از روند سوسیالیسم در یک کشور بود. او گمان می‌زد که ادامه‌ی سیاست نپ به سوی سوسیالیسم خواهد رفت و دقیقاً به همین سبب از تقویت پایگاه دهقانان دفاع می‌کرد. در این برهه‌ی مشخص تئوری ضرورت انقلاب جهانی - که بعدها با انترناسیونال‌های سرگردان و بی‌نتیجه‌ی تروتسکیستی همراه شد - به تعارض با نظریه‌ی **بوخارین** پرداخت. در فقدان ناخدای بلشویک‌ها و ایجاد تشتت نظری و انشقاق میان اعضای رهبری انقلاب هیچ یک از دو جناح نمی‌توانست در راستای تئوریزه کردن خط **لنین** به مناقشات ۸-۱۹۲۵ پایان دهد و فی‌المثل مدعی شود که می‌توان با ادامه‌ی سیاست نپ و در عین حال حفظ مناسبات سیاسی دیکتاتوری پرولتاریا و با تکیه بر یک اقتصاد کاپیتالیستی به سوی انقلاب جهانی حرکت کرد و از مخصه‌ی سوسیالیسم در یک کشور هم بیرون آمد!

ای.اچ.کار در فصلی مبسوط از مجلد ششم "تاریخ روسیه‌ی شوروی" مولفه‌ی امکان تحقق "سوسیالیسم در یک کشور" را به عنوان موضع جناح **استالین** علیه جناح **تروتسکی** به بررسی نشسته است. به نظر کار:

«دکترین سوسیالیسم در یک کشور در اصل ضربیه‌یی بود که در مبارزه علیه **تروتسکی** نواخته شد. **استالین** اولین بار در

## سرمایه داری دولتی پرانتز باز امپریالیسم!

مقاله‌ی دسامبر ۱۹۲۴ خود به عنوان پاسخ تندی به "انقلاب مداوم" تروتسکی و در تلاشی آگاهانه برای ارائه‌ی یک آلترناتیو اثباتی این دکتترین را به میان کشید. تروتسکی خود آن را به عنوان آنتی تز پذیرفت. (تروتسکی، ۱۹۳۰ انقلاب مداوم، برلین، ص: ۱۶۸) همچون تمام مباحثات عقیدتی که در مبارزه علیه تروتسکی طرح می‌شد، سوسیالیسم در یک کشور با الگوی تاکتیکی که بعداً زینوویف آن را ادغام "اختلافات قدیمی" در "مسائل جدید" توصیف کرد، تطابق یافت... در سال ۱۹۲۴ مثلث قدرت (زینوویف، کامنف و استالین) برای بی‌اعتبار کردن تروتسکی از طریق بیرون کشیدن هر نکته‌ی که لنین قبلاً بر سر آن با تروتسکی اختلاف داشت، توجه‌شان را به مساله‌ی "انقلاب مداوم" معطوف کردند... گفته می‌شد که منظور تروتسکی از "انقلاب مداوم" این نظر است که اقتصاد سوسیالیستی نمی‌تواند در روسیه‌ی شوروی بنا گذاشته شود مگر با کومک انقلاب پرولتری در جای دیگر و این که این نظری مخالف با مواضع لنین بوده است... لنین اگرچه هیچ‌گاه در این مورد بحث نکرده بود اما هر از چندگاه تحت عنوان ضرورت‌های عملی بنا گذاردن پایه‌های سوسیالیستی اقتصاد، تلویحاً گفته بود که "ساختمان سوسیالیسم حتا در روسیه‌ی عقب‌مانده نیز یک اقدام نامیدکننده نیست..." در آوریل ۱۹۲۴ استالین به تکرار این نظر متداول که "برای پیروزی نهایی سوسیالیسم، برای سازمان‌دهی تولید سوسیالیستی، تلاش یک کشور به ویژه یک کشور دهقانی مثل روسیه ناکافی است" اکتفا می‌کرد. در نوامبر همان سال استالین به لنین استدلال می‌کرد که تئوری "انقلاب مداوم" تروتسکی به معنای "پریدن از بالای سر" دهقانان و در نتیجه عاجز ماندن از شناخت مکان اساسی آنان در پروسه‌ی انقلابی است. خطر تروتسکیسم این بود که "پرولتاریای روسیه را از متحدش یعنی دهقانان فقیر جدا می‌کرد." (استالین، ۱۹۴۷، کلیات آثار، ج. ۶، ص: ۳۴۹ متن روسی) درون مایه‌ی اصلی تحلیل استالین - که قابلیت بدیع و بسیار نادر او گاه به عنوان امری تصادفی توصیف شده - مبتنی بر دو خصلت اصلی انقلاب اکتبر بود. اول این که دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه در شکل قدرت ناشی از اتحاد بین پرولتاریا و توده‌های زحمتکش دهقان مستقر شده بود. دوم این که دیکتاتوری پرولتاریا به عنوان نتیجه‌ی پیروزی "سوسیالیسم در یک کشور" استقرار یافته بود. لنین طی مقاله‌ی در سال ۱۹۱۵ بدون اشاره به مورد روسیه نوشته بود "ناموزونی توسعه‌ی سیاسی و اقتصادی یک قانون بی‌چون و چرای سرمایه‌داری است. در نتیجه این طور استنباط می‌شود که پیروزی سوسیالیسم در وهله‌ی اول در چند کشور سرمایه‌داری یا حتا در یک کشور به تنهایی میسر است. پرولتاریای پیروزمند چنین کشوری که از سرمایه‌داران خلع ید کرده و تولید سوسیالیستی را در کشورش سازمان داده است، در مقابل بقیه‌ی دنیای سرمایه‌داری خواهد ایستاد. طبقات تحت ستم سایر کشورها را به خود جذب خواهد کرد. در میان آنان علیه سرمایه‌داران شورش به وجود خواهد آورد و در صورت لزوم حتا با نیروی مسلح در مقابل طبقات استثمارگر و دولت‌های آنان عمل خواهد کرد." استالین در پشتیبانی از تئوری "سوسیالیسم در یک کشور" به دو بخش دیگر از نوشته‌های لنین نیز استناد جست. لنین در نتیجه‌گیری آخرین سخنرانی‌اش، سوسیالیسم را به عنوان "نه یک مساله‌ی مربوط به آینده‌ی دور" توصیف و اظهار امیدواری کرده بود که "نه فردا، اما در چند سال دیگر... روسیه‌ی نپ، روسیه‌ی سوسیالیست خواهد شد." در جای دیگری لنین به این پرسش درباره‌ی تعاونی‌ها پاسخ مثبت داده بود که آیا کنترل دولت پرولتاریایی بر وسائل تولید، به

## سرمایه داری دولتی پرانتز باز امپریالیسم!

همراه اتحاد بین پرولتاریا و میلیون‌ها دهقان کوچک "تمام آنچه برای ساختمان یک جامعه‌ی سوسیالیستی کامل اساسی است" را فراهم نمی‌کند؟ تمام مطلب - که از نوشته‌های لنین در تقابل با تئوری "انقلاب مداوم"<sup>۱</sup> تروتسکی جدا شده بود - بیش از این نبود. به این ترتیب تروتسکی به موضع منشویکی رانده شد و تئوری‌اش نیز به عنوان آنتی‌توتوری لنینیستی "سوسیالیسم در یک کشور" معرفی گردید. از همین موضع بود که از درون "سوسیالیسم در یک کشور" آموزه‌های انترناسیونالیستی بیرون زد. به نظر استالین "پیروزی سوسیالیسم در یک کشور یک وظیفه‌ی خودبسنده نیست... این آغاز و پیش شرط انقلاب جهانی" است. چشم‌داشت به پیروزی پرولتاریای سایر کشورها به عنوان شرط تحقق سوسیالیسم - آن هم در شرایطی که سوسیال دموکراسی آلمان شکست خورده بود - علاوه بر منشویسم نوعی گرایش پاسیفیستی نیز تلقی شد. استالین در جریان تعرض تئوریک به تروتسکی چنین نوشت "کسانی که با فراموش کردن خصلت بین‌المللی انقلاب اکتبر اعلام می‌کنند، پیروزی انقلاب در یک کشور یک پدیده‌ی صرفاً و منحصرأ ملی است، در اشتباه هستند. اما کسانی که با به یاد داشتن خصلت بین‌المللی انقلاب تمایل دارند این انقلاب را پاسیو و صرفاً محکوم به دریافت پشتیبانی از خارج ببینند نیز در اشتباه‌اند."

بحث تماماً در عرصه‌ی تئوریک به پیش برده شد و هیچ عنصر دشمن شخصی در آن ظاهر نمی‌شد. این نوشته در زمره‌ی فکر شده‌ترین نوشته‌های استالین است. تقریباً دو سال بعد از شکست سوسیال دموکراسی آلمان (پائیز ۱۹۲۳) بوخارین در جلسه‌ی کمیته‌ی حزبی مسکو (اوایل آوریل ۱۹۲۵) به نحوی هوش‌مندانانه به طرح تئوری "سوسیالیسم در یک کشور" پرداخت و چنین گفت "آیا ما می‌توانیم سوسیالیسم را در یک کشور بسازیم؟ در حالی که تاکنون هیچ پیروزی پرولتاریای اروپای غربی در کار نیست؟ وقتی ما کار روی این مساله را آغاز کردیم بعد از کمی فکر درباره‌ی آن روشن شد که خود این مساله، آن چنان که قبلاً به نظر می‌رسید ساده نیست. ثابت شد که این مساله بسیار پیچیده‌تر از آن است که در بررسی اولیه به نظر می‌رسید." کم و بیش در همان ایام کامنف نیز از همان مواضع بوخارین سخن گفت "بهتر است که با اعمال کار نیروی خودمان نتایج را که لازم داریم به دست آوریم. نه به کمک سرمایه‌داران، بلکه با بهره‌گیری از انرژی خودمان. بهتر است این راه را آهسته بپیامیم اما مطمئن‌تر خواهد بود. بهتر است بگذاریم روسیه آرام‌تر توسعه یابد، اما مال خود باقی بماند." در اتهامات پیش از کنگره‌ی چهاردهم - ۸ ماه بعد - ادعا شد که کامنف و زینوویف در دفتر سیاسی از این نظر دفاع کرده‌اند که ما به علت عقب افتاده‌گی تکنیکی و اقتصادی نمی‌توانیم بر مشکلات داخلی‌مان فایز آیم، مگر آن که انقلاب بین‌الملل ما را نجات دهد. در واقع بحث اساسی بر سر این بود که چرا دستیابی کامل به سوسیالیسم در غیاب انقلاب پرولتاری در کشورهای دیگر غیر ممکن اعلام شده بود. کامنف و زینوویف معتقد بودند که عقب افتاده‌گی اقتصاد شوروی دلیل آن است و استالین و بوخارین به تهدید امپریالیسم تکیه می‌زدند. (سخنرانی بوخارین و اسناد چهاردهمین کنگره‌ی سراسری حزب کمونیست، ۱۹۲۶، صص: ۱۳۹-۱۳۵) وقتی که تئوری "سوسیالیسم در یک کشور" با کوتاه آمدن زینوویف در قطع نامه‌ی کنفرانس درج شد،

<sup>۱</sup> تروتسکی درنامه‌ی مورخ ۱۵ ژانویه ۱۹۲۵ خود به کمیته‌ی مرکزی حزب چنین نوشت: "فرمول انقلاب مداوم کاملاً به گذشته تعلق دارد" و این که هرگاه او در شرایط کنونی به آن اشاره کرده است، این "رجعتی به گذشته بوده و در عرصه‌ی مسائل سیاسی کنونی نبوده است."

## سرمایه داری دولتی پرانتز باز امپریالیسم!

جناح استالین نوشته‌های دیگری از **لنین** را لای‌روبی کرد و از زیر خاک بیرون کشید. از قرار **لنین** در یادداشتی به سال ۱۹۲۱ برای جزوه‌ی "در مورد مالیات غذایی" نوشته بود "۲۰ - ۱۰ سال مناسبات صحیح با دهقانان و پیروزی در مقیاس جهانی تضمین می‌شود. حتی در صورت تاخیر در انقلابات پرولتری که در حال رشد هستند." چنین نقل قولی سوسیالیسم در یک کشور را به موازات استمرار نپ قرار می‌داد. در این گیر و دار یک سند دیگر از **لنین** (خطاب به کنگره‌ی شوراهای در دسامبر ۱۹۲۰) پیدا و رونمایی شد که چنین می‌گفت "تنها وقتی کشور دارای الکتریسته است، تنها زمانی که صنعت، کشاورزی و حمل و نقل بر پایه‌های تکنیکی صنعت بزرگ مدرن قرار گرفته باشد، فقط در آن زمان ما نهایتاً پیروز خواهیم بود." (**لنین**، کلیات آثار، روسی، جلد ۲۶، ص: ۲۲۹) همین چند کلمه برای سرعت بخشیدن به روند صنعتی‌سازی و تقلیل سوسیالیسم در حد گسترش تولید و خودکفایی کافی بود. مضاف به این که ثبات سرمایه‌داری در غرب پس از شکست انقلاب آلمان به تحکیم پایه‌های سوسیالیسم در یک کشور انسجام بیشتری بخشید و به برنامه‌ی نپ امکان پیشروی داد. نپ در چارچوب مسیر حرکت شتابان به سوی سوسیالیسم در اقتصاد که اساساً دهقانی بود به نمایش درآمد و شمایی از طرح بزرگ انقلابی به شیوه‌ی روسی پوشید. روس‌های داخل و خارج از کشور جذب انقلاب ملی و غیر انترناسیونالیستی میهن پرستی بیدار شدند. احساس غرور از دست‌آوردهای انقلاب بر تمام کشور سیطره دواند. سوسیالیسم در یک کشور - با تاکید بر جنبه‌های ملی آن - به عنوان اعلامیه‌ی استقلال از غرب فراتر از تحلیل‌های اقتصادی و مواضع سیاسی، اعلام وفاداری به ظرفیت‌های مردم روسیه بود. از یک منظر این تئوری فرزند خلف نپ بود. در سال ۱۹۲۱ انقلاب نیاز مبرم داشت که دهقانان را با سازش‌هایی مشوقانه به منظور تولید غذا و تامین مایحتاج شهر و کارخانه‌ها و کل اقتصاد به حرکت در بیاورد و اعتراض‌ها را خاموش کند. نپ به ایمان سنتی دهقانان روسی دارای اصل و نسب اسلاوفیل جذابیت نشان می‌داد و سوسیالیسم در یک کشور از جانب معتقدان به ظهور مسیح و روس‌های ضد بلشویکی که از طریق نپ با انقلاب به تفاهم و آشتی رسیده بودند، استقبال شد. زمانی که **لنین** برنامه‌ی نپ را اعلام کرد بر دو شرط به عنوان ضرورت پیروزی انقلاب سوسیالیستی در روسیه‌ی عقب مانده تاکید کرد. یکی، پشتیبانی توسط انقلاب سوسیالیستی در یک یا چند کشور اصلی در زمان لازم و دیگری سازش بین پرولتاریا و اکثریت جمعیت دهقانان. در نظر **لنین** هرگز انتخابی میان این دو شرط شکل نیست. بعد از مرگ **لنین** راه‌حل دوم انتخاب و نهادینه شد. اهمیت غائی سوسیالیسم در یک کشور در این بود که ضرورت هر یک از شرایطی را که **لنین** در زمان معرفی نپ مطرح کرده بود، کنار می‌گذاشت و به نوعی از سال ۱۹۲۵ در جهت مخالف نپ حرکت می‌کرد. بهبودی نسبی شرایط اقتصادی راه را برای لغو نپ و تحقق سوسیالیسم در یک کشور آماده ساخته بود. به این ترتیب سازش با دهقانان به تدریج کنار گذاشته شد و "سوسیالیسم دهقانی" به سود "سوسیالیسم صنعتی" و خودکفایی به بایگانی تاریخ رفت. اتحاد شوروی مصمم بود از طریق صنعتی‌سازی کشور سوسیالیسم را به پیروزی برساند. صنعتی کردن مستقل از غرب و

## سرمایه داری دولتی پرانتز باز امپریالیسم!

حتا علیه غرب به پیش برده شد و چنین بود که این سیاست دوره‌ی **استالین** را از صنعتی‌سازی دوران **ویته**<sup>۲</sup> متمایز کرد... سوسیالیسم در یک کشور به خوبی در بحث مربوط به خصلت غالب اقتصاد شوروی جا گرفت. نظریه‌یی که بر آن بود سوسیالیسم در یک کشور شکلی از سرمایه‌داری دولتی است، درست نفی اعتقاد به امکان‌پذیری ساختمان سوسیالیسم در شرایط موجود بود. سوسیالیسم در یک کشور به خوبی در جدال مربوط به ماهیت نپ جای می‌گرفت. اگر نپ صرفاً عقب نشینی بود، پس اتحاد شوروی از سوسیالیسم دور می‌شد و نتیجه‌ی تبعی آن به روشنی این بود که سوسیالیسم در یک کشور افسانه است. سوسیالیسم در یک کشور به خوبی در مجادله‌ی بین مکتب "صنعتی" که می‌خواست از طریق صنعتی کردن سریع اتحاد شوروی را یک موجودیت اقتصادی خودکفا سازد و مکتب "کشاورزی" که مبلغ توسعه‌ی صادرات کشاورزی برای تامین ملزومات صنعتی از خارج بود، جای می‌گرفت. این دومی آشکارا سوسیالیسم در یک کشور را رد می‌کرد و آینده را در تمديد نامحدود وابسته‌گی شوروی به کشورهای خارجی می‌دید. سوسیالیسم در یک کشور تجسم ضمنی - بعداً صریح - این ادعا بود که تنها **استالین** به حزب و به کشور یک سیاست مثبت و سازنده ارائه داده است در حالی که مخالفین او چیزی جز نفی و شکاکیت نداشتند و در انتظار حوادثی بودند که باید در جاهای دیگر اتفاق می‌افتاد. مخالفین سوسیالیسم در یک کشور خود را در مظان این اتهام قرار دادند که به طور ضمنی می‌گویند خود انقلاب عملی اشتباه یا زودرس بوده است. چرا که اجرای اهداف آن غیر ممکن است. این اتهام نه فقط مخالفت "اعتصاب شکنانه‌ی" **زینوویف** و **کامنف** در مقابل **لنین** در اکتبر ۱۹۱۷ و نوسانات حزب در مقابل "تزه‌های آوریل" شش ماه قبل از آن، بل که نظریه‌ی سنتی منشویسم را نیز زنده می‌کرد. از سوی دیگر مخالفان سوسیالیسم در یک کشور در مظان اتهام آوانتوریسم عجولانه برای تسریع انقلاب در سایر کشورها به هر قیمت قرار می‌گرفتند. اعلام شد که این جوهر "انقلاب مداوم" **تروتسکی** است که **لنین** هم آن را محکوم کرده بود. آسان بود که بر مبنای دکتترین جدید، **استالین** را به عنوان مفسر واقعی بلشویسم و **لنینیسم** و مخالفین او را به عنوان وارثین کسانی که در مقابل **لنین** مقاومت کرده و بلشویسم را منکر شده بودند، ترسیم نمود.»

(نقل به مضمون و بازنوشت خلاصه‌یی از ای.اچ.کار، فصلی از مجلد ششم تاریخ روسیه‌ی شوروی)

در همین رابطه **لوچیوکولتی** طی مقاله‌یی تحت عنوان "مساله‌ی **استالین**" در شماره‌ی ۶۰ ماهنامه‌ی **تئوریک نیو لفت رویو** (New Left Review) به موضوع سوسیالیسم در یک کشور پرداخته و از موضوع جهانی شدن انقلاب - به عنوان یک فرضیه‌ی از پیش ثابت شده نزد بلشویک‌ها - سخن گفته است. به نظر **کولتی**:

«هنگامی که در اکتبر ۱۹۱۷ حزب بلشویک موجبات قیام را فراهم کرد و قدرت را در دست گرفت، **لنین** و رفقای‌اش معتقد بودند که این اولین گام در یک انقلاب جهانی‌ست. شروع این پروسه در روسیه نه به این خاطر که روسیه از لحاظ درونی آماده‌ی یک انقلاب سوسیالیستی بود، بل که به خاطر ویرانی عظیم ناشی از جنگ جهانی اول، شکست نظامی، گرسنه‌گی و

<sup>۲</sup>. **ویته** (witte) کنت.س.یو.ویته در دهه‌ی آخر قرن نوزده وزیر مالی دولت تزاری و مجری طرح‌های صنعتی و مالی دولتی بود که سرمایه‌داری را در روسیه بسیار رشد داد.

## سرمایه داری دولتی پرانتز باز امپریالیسم!

بدبختی عمیق توده‌ها بود که یک بحران اجتماعی و سیاسی را پیش از هر کشور دیگری در روسیه به وجود آورد. سقوط تزاریسیم در فوریه‌ی ۱۹۱۷ یک جمهوری بورژوا دموکراتیک نامطمئن و پرنوسانی را به وجود آورد که در اصلاح فجایع جامعه‌ی روسیه و در اختیار گذاشتن مایحتاج اولیه‌ی زنده‌گی برای توده‌ها ناتوان بود. ولی بلشویک‌ها معتقد بودند که حزب آن‌ها می‌تواند به قدرت برسد و انقلاب سوسیالیستی را حتا در روسیه، که از عقب مانده‌گی رنج می‌برد، آغاز کند. چون جنگ جهانی اول یک بار دیگر بر آن‌چه که در سال ۱۹۰۵ عیان شده بود، تاکید کرد. روسیه دقیقاً به خاطر عقب مانده‌گی‌اش و جمع تضادهای قدیمی و جدیدی که در هم آمیخته بودند به عنوان قابل انفجارترین نقطه و به عنوان "ضعیف‌ترین حلقه" خودنمایی می‌کرد.

اگر این حلقه بشکند تمام زنجیر را با خود می‌برد و پروسه‌ی انقلاب در کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی اروپا را تسریع می‌کند. پروسه‌ی که از آلمان آغاز می‌گردد.

پس هدف آنان تنها به ثمر رساندن انقلاب در یک کشور به خصوص نبود. حتا کشوری با ابعاد عظیمی همچون امپراتوری تزار که در دو قاره گسترده بود. هدف آنان انقلاب جهانی بود. انقلاب بلشویک‌ها در روسیه فقط یک انقلاب روسی به حساب نمی‌آمد بلکه به عنوان اولین قدم در راه انقلاب در اروپا و جهان به حساب می‌آمد. این انقلاب تنها به عنوان یک پدیده‌ی روسی اهمیتی برای آنان نداشت و اصولاً امکانی برای بقای‌اش نبود.

پس کشوری که پروسه‌ی انقلاب در آن شروع شده بود به خودی خود و یا برای ویژه‌گی‌های مخصوص‌اش و یا سرنوشت ملی آن مورد توجه بلشویک‌ها نبود، بلکه به عنوان پایگاهی برای شروع یک تحول جهانی مورد نظر آنان قرار داشت. در این سال‌ها اروپا محور جهان بود و یا حداقل این طور به نظر می‌رسید. اگر انقلاب از روسیه‌ی پهناور و عقب‌مانده می‌توانست اشاعه پیدا کند و در آلمان، اتریش، مجارستان و ایتالیا به پیروزی برسد محور کل دنیا تغییر می‌کرد.

با نگاهی به تجربه‌ی گذشته، چیزی که امروز تعجب‌آور است زحمات زیاد و عزم پا بر جایی است که بلشویک‌ها با توسل به آن در مدت کوتاهی این دید استراتژیک را انتخاب کردند. حقیقت جالب توجه در این جا سخت‌گیری خشک بلشویک‌ها در ندادن هیچ گونه امتیازی به ناسیونالیسم بود. در سال‌های آخر قرن ۱۹ مارکسیسم نه فقط به عنوان یک ایده‌ئولوژی خارجی - که از لحاظ تاریخی و فرهنگی در اروپا رشد کرده بود - وارد روسیه شد بلکه به عنوان رد آشکار هرگونه ماموریت خاص مختص روسیه و راه ویژه‌ی برای رسیدن به سوسیالیسم بود. فقط کافی است که پلمیک‌های تند لنین و پلخانف را علیه پوپولیسم به یاد آوریم. اولین هسته‌های مارکسیست که بعداً حزب کار سوسیال دموکرات را به وجود آوردند در مخالفت با گرایش‌ات اسلاو دوستانه که ریشه‌ی عمیقی در فرهنگ روسیه داشتند و گاهی موضع جنگ‌جویانه و انقلابی‌ی در سطح سیاسی اتخاذ می‌کردند، از اشاعه‌ی راه غرب‌گرایی (westernization) هیچ کوتاهی نکردند. رشد اقتصادی - اجتماعی کشور نمی‌توانست به ارزش‌های بدوی روسیه‌ی مادری واگذار شود. توسعه به معنای صنعتی شدن بود. یعنی رشد سرمایه‌داری. علاج مرض‌های ناشی از "عقب افتاده‌گی آسیایی" روسیه‌ی تزاری، علوم و تکنولوژی غرب بود. توسعه‌ی

## سرمایه داری دولتی پرانتز باز امپریالیسم!

سرمایه‌داری صنعتی که آن خود موجب به وجود آمدن پرولتاریای مدرن کارخانه‌یی می‌شد. اهمیت این تاکید ایده‌نولوژیک و حد و اندازه‌ی تعهدی که اولین نسل مارکسیست‌های روسی به این مساله داشتند در پژوهش تاریخی **لنین** که به رشد روابط سرمایه‌داری در روسیه اختصاص داده شده بود به ثبت رسید.

پس در آخرین دهه‌ی قرن نوزدهم مارکسیست‌های روسی موضع دشواری را اتخاذ کردند (که در پلمیک‌ها مورد سوءاستفاده‌ی پوپولیست‌ها قرار گرفت) که همان دفاع از پروسه‌ی سریع صنعتی شدن بود که به وسیله‌ی بورژوازی لیبرال هم حمایت می‌شد. گرچه در میان مارکسیست‌ها اهداف گوناگون و دورنماهای مختلفی وجود داشت. ایده‌ی اساسی حاکم بر این موضع آن چیزی است که ریشه و هسته‌ی تمام تفکر **مارکس** را تشکیل می‌دهد. انقلاب سوسیالیستی انقلابی است که به وسیله‌ی طبقه‌ی کارگر به ثمر می‌رسد و رهبری می‌شود. طبقه‌یی که خود با رشد سرمایه‌داری صنعتی رشد می‌کند. انقلاب سوسیالیستی یک رهایی کامل بشریت است، ولی این رهایی مستلزم شروط تاریخی و مادی است. نه تنها "اجتماعی شدن کار" و "تشکیل کارگر گلکتیو"، نه تنها رشد وسیع بازدهی نیروی کار، بلکه همچنین زوال محدودیت‌های محلی و بنگاهی که فقط در چهارچوب تولید صنعتی مدرن و بازار جهانی ایجاد شده و به وسیله‌ی امپریالیسم به دست می‌آید، در غیاب این دو شرط اساسی کل تئوری **مارکس** نیز پا در هوا می‌ماند. زیرا آن‌ها یک صحنه‌ی انقلابی در جهان به وجود می‌آورند که در آن وحدت بشریت و کمونیسم بین‌المللی می‌تواند تحقق یابد و به علاوه آن‌ها یک عامل انقلابی نیز به وجود می‌آورند که به پروسه‌های کار علمی و عقلانی (**Rational**) مربوط است: یعنی کارگر و تکنسین مدرن.

در سال‌های اول قرن بیستم مارکسیست‌های روسی به زودی شروع به پیوند زدن یک‌سری مشخصات و در بعضی مواقع حتا ایجاد تغییراتی در این سیستم پیش فرض‌های اساسی کردند. آنان می‌بایست دیدگاه خود را در قبال اهداف سیاسی اجتماعی متمرکز بر عمل‌کرد خود تصحیح سازند تا تاثیر عمیقی بر روی اجتماع معاصر روسیه گذارند و به عنوان یک نیروی انقلابی به طور موثر عمل کنند.

اولین و یکی از مهم‌ترین این مشخصات البته درک ژاکوبینی از حزب بود که به وسیله‌ی **لنین** معرفی گردید.<sup>۳</sup> در چنین درکی حزب "حزب کادرها" یا "انقلابیون حرفه‌یی" شد. به عبارت دیگر یک پیشرو بسیار متمرکز. مشکل نتوان فشار و این احتیاج مارکسیست‌های روسی را به خاطر شرایط ویژه‌ی اتمسفر غیر قانونی که حزب باید تحت استبداد تزاری در آن عمل می‌کرد درک نکرد. یک مشخصه‌ی دیگر یا بهتر است بگوییم در این مورد، تغییر بحث‌های حساس حول طرح مارکسیستی کلاسیکی بود که لااقل تا آن هنگام به **مارکس** نسبت داده می‌شد. به موجب این بحث، صحبت از دو دوره و یا دو مرحله‌ی انقلاب - بورژوا دموکراتیک و سوسیالیستی - به معنی دو مرحله‌ی مشخص به هم پیوسته‌ی تاریخی مطرح بود. مساله‌ی مورد نظر در

---

۳. چنین تفسیرهایی مبنی بر درک وارونه از "چه باید کرد" **لنین** است. نگارنده در مقاله‌ی "طبقه‌ی کارگر و چه باید کرد" به وضوح نشان داده است که **لنین** نه فقط با روش‌های ژاکوبینی و بلانکیستی کسب قدرت سیاسی - از طریق حزب انقلابیون حرفه‌یی - توافق نظری و عملی نداشت بلکه حتا پس از پیروزی سیاسی انقلاب اکتبر تمام نگرانی‌اش از خالی شدن پایه‌های کارگری حزب و تضعیف شوراها در مصادر تصمیم‌گیری و اداره‌ی کشور بود.



## سرمایه داری دولتی پرانتز باز امپریالیسم!

این جا حتا بیشتر از شرایط مشخص روسیه نشات می‌گرفت. ولی مقیاس انحراف در این مساله آن قدر بود که عمیقاً بر تمام استراتژی و آینده‌ی حزب کارگران تاثیر گذاشت. به خاطر خصلت استبدادی رژیم تزاری و نبود هیچ نوع آزادی‌های قانونی - حتا اگر از رشد ضعیف سرمایه‌داری صنعتی هم صحبت نکنیم - حزب مارکسیست می‌بایستی در محیطی عمل می‌کرد که عموماً چنین پذیرفته شده بود که در هر شرایطی یک انقلاب بورژوایی باید قبل از انقلاب سوسیالیستی به وقوع بپیوندد. پس مساله این بود که یک حزب مارکسیست در قبال این انقلاب بورژوایی که هم رشد روابط سرمایه‌داری و هم تقویت و سازمان‌دهی طبقه‌ی کارگر را در بردارد، چه موضعی باید اختیار کند؟

### وقتی که منشویک‌ها به مارکس آویزان می‌شوند!

فصل مشترک منشویک‌های صد و بیست سال پیش روسی و منشویک‌های معاصر ایرانی آویزان شدن از مارکس است. در حالی که بلشویک‌ها به تاسی از تز ساده اما درخشان **لنین** تاکتیک‌های خود را در تحلیل مشخص از شرایط مشخص اخذ می‌کردند و در لحظه‌ی حال می‌زیستند؛ منشویک‌ها چنین می‌نمودند که در پیش‌برد سیاست روح مارکس در کالبد ایشان حلول کرده بود و دستور می‌داد که تاریخ را باید کلمه به کلمه از روی "گروندریسه" نوشت! گویا **پله‌خائف** با روح مارکس ارتباط داشت و **لنین** و ترهای آوریل یک انقطاع و ارتداد از آیه‌های مقدسی بودند که دست بردن به قدرت سیاسی بی اجازه‌ی رشد نیروهای مولده را ارتداد می‌دانستند!

تا حدود ۱۹۰۵ مارکسیست‌های روسی وسیعاً این تز را قبول داشتند که انقلاب سوسیالیستی در کشورهای از نظر اقتصادی عقب افتاده مثل روسیه که در آن پرولتاریای صنعتی اقلیت محدودی را شامل می‌شد و انقلاب بورژوایی هنوز به وقوع نپیوسته بود امکان‌پذیر نیست. آنان استدلال می‌کردند که در روسیه انقلاب فقط می‌تواند بورژوایی باشد، پس وظیفه‌ی سوسیال دموکرات‌ها فقط می‌توانست حمایت از بورژوازی باشد و نه به سرانجام رساندن انقلاب خودی.

اما بعد از سال ۱۹۰۵ فقط منشویک‌ها بر صحت این تز اصرار داشتند. خط منشویکی که حمایت از بورژوازی لیبرال و خودداری حزب سوسیال دموکرات به منظور "پاک نگاه داشتن دستان خود" را قبول داشت، به وسیله‌ی دو دیدگاه استراتژیک دیگر در جنبش کارگری روسیه در حین انقلاب ۱۹۰۵ مورد مخالفت قرار گرفت. "دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک کارگران و دهقانان **لنین**" و دیدگاه "انقلاب مداوم" **تروتسکی**. این دو دیدگاه نیز با هم مخالف بودند.

آنچه که در هر دوی این مواضع - در مخالفت با منشویک‌ها - مشترک بود نقش مثبت و پیشرویی بود که در خود انقلاب بورژوا دموکراتیک به سوسیال دموکرات‌ها داده می‌شد. اما اختلاف ما بین این دو به اندازه‌ی کافی زیاد بود که در سایر مسائل با یکدیگر متضاد باشند. **لنین** می‌پنداشت که حزب باید مشوق وحدت انقلابی کارگران و دهقانان باشد، به طوری که آن انقلاب بورژوایی را به ثمر رساند و زمینه را برای انقلاب سوسیالیستی فراهم آورد. در حالی که این پروسه به هر حال برای یک دوره‌ی کامل تاریخی یک انقلاب بورژوایی باقی خواهد ماند، که این به خاطر سلطه‌ی دهقانان است. از سوی دیگر

## سرمایه داری دولتی پرانتز باز امپریالیسم!

تروتسکی معتقد بود که در همان حال که پرولتاریای روسیه باید دهقانان را به طرف خود جلب کند و رهبری آنان را در انقلاب بورژوازی داشته باشد، نمی‌تواند در آن نقطه، این پروسه را متوقف نماید. پرولتاریا برای تکمیل انقلاب بورژوازی به ناچار ناگزیر است تا انقلاب خود را در یک پروسه‌ی غیر مقطع (پیوسته) آغاز کند.

درک یک نکته در این جا مهم است. گرچه هر دوی این خطوط به خاطر برخورد به مسأله‌ی انقلاب در روسیه به وجود آمدند ولی به هر حال یک نوع حمایت و تکمیل در سطح جهانی را پیش فرض داشتند. اگر به این خطوط به جای در نظرگیری این چارچوب جهانی فقط در محدوده‌ی جامعه‌ی روسیه آن زمان برخورد شود، در آن صورت هر دو اختیاری و غیر عملی می‌شوند. در آن صورت خط لنینی به معنی متشکل کردن پرولتاریا برای رهبری انقلاب بورژوا دموکراتیک می‌بود. یعنی برای استقرار رژیم‌ی که به خاطر حکم‌فرمایی کارمزدی و استثمار سرمایه‌داری پرولتاریای خود رنج می‌برد. از سوی دیگر موضع تروتسکی به معنی حمایت از یک گذار غیر مقطع (مداوم) از انقلاب بورژوازی به انقلاب سوسیالیستی در کشوری بود که پرولتاریای صنعتی‌اش به مانند یک جزیره در محاصره‌ی دریایی نامحدود از دهقانان واقع شده بود. معذالک این دو تئوری علی‌رغم محدودیت‌ها و اختلاف‌شان مخصوصاً در قالب انقلاب ۱۹۰۵ دارای اهمیت و خلاقیتی هستند که به شرح زیر است:

«هر دوی آن‌ها تضاد واقعی و اصلی‌یی که حزب روسی خود را در آن محصور یافت طرح کردند. این طراحی مبتنی بر یک حزب انقلابی سوسیالیستی در کشوری بود که برای چنین انقلابی کاملاً نارس می‌نمود. با این وجود، حزبی که برای نیل به این هدف، در چنین زمینه‌یی به ظاهر اشتباه‌آمیز به وجود آمد نه از روی اتفاق، بلکه به خاطر دلایل عمیق تاریخی بود. در برخورد با این تضاد اصلی، این دو موضع به طور ضمنی حاوی نکات جدید تحلیلی بودند که چند سال بعد در تئوری لنینیستی امپریالیسم کاملاً توضیح داده شدند. اولین این نکات آن بود که دیگر در قرن بیستم یک بورژوازی انقلابی نمی‌توانست باقی مانده باشد. بنابراین رهبری انقلاب بورژوا دموکراتیک در جایی که چنین انقلابی می‌بایست به وسیله‌ی پرولتاریا صورت بگیرد غیر قابل اجتناب بود. این ایده، تحلیل مارکس را در مورد تاریخ آلمان نوین تصحیح کرده و گسترش داد، که در آن تحلیل مارکس از ضعف و عجز بورژوازی آلمان در روبه‌رو شدن با مسأله‌ی انقلاب خود و بریدن پیمان‌اش با اشرافیان (یونکرها) صحبت کرده بود. نکته‌ی نوین دوم که تازه‌گی آن از نکته‌ی اول هم بیشتر بود در این فرضیه که انقلاب سوسیالیستی حتماً نباید ابتدا در غرب - در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری - به وقوع بپیوندد، بلکه می‌تواند در کشورهای عقب‌مانده‌ی شرق به حرکت درآید و حتا از مناطق پیرامونی خود کشورهای مטרورپل و مراکز حساس سیستم شروع شود، خلاصه می‌شد. این تز تا حدی پیش زمینه‌ی تحلیل لنین از امپریالیسم بود. یعنی زمینه را برای آنچه که بعداً لنین آن را قانون "رشد ناموزون" خواند، آماده کرد. بر طبق این نظریه قابل انفجارترین نقطه‌ی سیستم جهانی لزوماً پیشرفته‌ترین نقطه نیست بلکه بر عکس می‌تواند ضعیف‌ترین حلقه از نقطه نظر سرمایه‌داری باشد، اما این حلقه علی‌رغم ضعف‌اش می‌تواند از قابلیت انقلابی و نیروهای انفجاری غنی باشد. دقیقاً به این خاطر که هر دو تضادهای کهنه و جدید را در خود مجتمع دارد.»

## سرمایه داری دولتی پرانتز باز امپریالیسم!

### انقلاب زودرس یا کودتا؟

در پاسخ به نظریه‌ی "انقلاب زودرس یا نارس" و به تبع آن طرح این موضوع که انقلاب اکتبر، "کودتا یا حرکتی بلانکیستی" بود، مباحث بسیار مبسوطی مطرح شده است. به نظر می‌رسد که نظریه‌ی "انقلاب نارس" مترصد این فرصت است که عروج سرمایه‌داری دولتی و در نهایت بحران و فروپاشی شوروی را به گردن **لنین** و بلشویک‌ها بیاندازد. چنین مواضعی - که هنوز نیز از سوی طیف‌هایی از چپ هواداری می‌شود - اعتبار خود را از تحلیل‌های منشویک‌ها و به طور مشخص **پلخائف** گرفته است. گرچه پاسخ‌های **لنین** به **پلخائف** و **کائوتسکی** به اندازه‌ی کافی بسنده و راهگشاست، با این همه برای جمع‌بندی این بحث، به تحلیل ساده‌یی از **دانیل بن سعید** تکیه می‌زنیم:

«از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به بعد، یک تز بین مدافعان مارکسیسم به ویژه در کشورهای آنگلساکسون دوباره قوام یافته و آن این که انقلاب اکتبر از اول تا آخر محکوم است زیرا پیش از موقع رخ داده است. واقعیت این است که منشا این تز به زمان‌های پیشتری برمی‌گردد. یعنی در گفتمان خود منشویک‌های روسیه و نیز در تحلیل‌هایی **کائوتسکی** از ۱۹۲۱ به بعد. وی در آن زمان می‌نوشت: "چه قدر می‌شد از ریختن خون و اشک و از ویرانی اجتناب کرد، اگر بلشویک‌ها حس "خود محدود کردن" به آن‌چه قابل دسترسی‌ست را دارا بودند. این است کار استادانه." جمله‌ی فوق به نحو عجیبی پر معناست. این جا کسی را می‌بینید که علیه اندیشه‌ی حزب پیشتاز مجادله می‌کند، اما در عوض حزبی استاد، مربی و آموزگار را تصور می‌نماید که به میل خود حرکت تاریخ و شتاب آن را تعیین می‌کند. توگویی مبارزات و انقلاب فاقد منطق خاص خویش‌اند. وقتی انقلاب‌ها سر می‌رسند، اگر بخواهیم آن‌ها را "خود محدود" کنیم به سرعت می‌بینیم در اردوی نظم مستقر قرار گرفته‌ایم و آن وقت دیگر مساله بر سر این نیست که اهداف حزب "خود محدود شوند" بلکه بدین معناست که آرمان‌های توده‌ها محدود خواهند شد. بدین ترتیب است که اقدام ابرت‌ها و نوسکه‌ها به کشتن **رزا لوکزامبورگ** و لت‌وپار کردن شوراهای ایالت باویر (آلمان) همچون نمونه‌های ممتاز "خود محدود کردن" جلوه می‌کنند.

در حقیقت، این استدلال به صورتی اجتناب‌ناپذیر به این ایده منجر می‌شود که تاریخ پدیده‌یی است کاملاً منظم و قاعده‌مند مثل ساعت، که هر چیزی به موقع‌اش رخ می‌دهد، درست سر وقت. این استدلال به ساده‌لوحی یک جبرگرایی قاطع تاریخی می‌انجامد؛ که غالباً مارکسیست‌ها را بدان سرزنش می‌کنند که معتقدند زیربنای هر چیزی روبنای آن را به گونه‌یی تنگاتنگ مشخص می‌کند. این ایده به ساده‌گی این واقعیت را نفی می‌کند که تاریخ همان سرنوشت نیست، بلکه سرشار از حوادثی‌ست که طیفی از ممکنات را نشان می‌دهند. تحولاتی که یقینی نیستند، بلکه افق معینی از امکانات را نشان می‌دهند. خود بازیگران

---

۴. در مورد برخی ریشه‌های پوزیتیویسم در افکار **مارکس** و اندیشه‌های حاکم بر انترناسیونال دوم با تاکید بر فروپاشی ناگزیر سرمایه‌داری، پیش از این سخن گفتیم. فی‌الجمله خواننده‌ی علاقه‌مند را می‌توان به آخرین کتاب **تری ایگلتون** تحت عنوان "چرا **مارکس** حق داشت؟" ارجاع داد. **ایگلتون** در مبحث "می‌گویند مارکسیسم نوعی جبرگرایی است" مساله‌ی پوزیتیویسم را مطرح و به شیوه‌یی تفسیری و بنیابینی از **مارکس** منتزع و در عین حال منتسب می‌کند.

## سرمایه داری دولتی پرانتز باز امپریالیسم!

انقلاب روسیه آن را چون یک ماجراجویی مجزا و منفصل در ذهن داشتند، بل که آن را چون گامی نخستین در راه انقلاب اروپایی و جهانی می‌دیدند. شکست‌های انقلاب آلمان یا جنگ داخلی اسپانیا، تحولات انقلاب چین، پیروزی فاشیسم در ایتالیا و

آلمان چیزی نبود که از پیش رقم خورده باشد.

صحبت کردن از انقلاب زودرس، بدین نحو، به یک اعلام رای دادگاه تاریخ شباهت می‌یابد، حال آن‌که باید از دیدگاه منطق درونی کشمکش و سیاست‌هایی که با یک‌دیگر درگیر هستند به داوری نشست. از این دیدگاه، شکست‌ها به معنی اثبات خطا و اشتباه نیست، چنان‌که دلیل حقانیت نیست. علت این است که هیچ داوری نهائی وجود ندارد. آن‌چه اهمیت دارد این است که گام به گام در هر گزینش بزرگ و دو راهی عظیم (مانند نپ، جمعی کردن یا کلکتیویزاسیون اجباری، عهدنامه‌ی آلمان - شوروی جنگ داخلی اسپانیا، پیروزی نازیسم) مسیر تاریخ ممکن دیگری ترسیم شد. این است آن‌چه قابل فهم بودن گذشته را حفظ می‌کند و امکان می‌دهد که برای آینده از آن درسی گرفته شود.

شاید این نیز مهم باشد که در برابر اهریمنی جلوه دادن انقلاب و منسوب کردن کلیه‌ی فلاکت‌های قرن به آن، موضع بگیریم و صریحاً بگوییم که اتحاد شوروی مسلماً کشوری است که طی ۳۰ سال شاهد بیشترین مرگ و میرهای خشونت بار و متمرکز در یک سرزمین معین بوده، اما نمی‌توان بی‌حساب و کتاب این ده‌ها میلیون مرگ و نابودی را - که مورخین امروز درباره‌ی ارقام آن بحث می‌کنند - به انقلاب نسبت داد، از جمله تلفات ناشی از جنگ جهانی اول، ناشی از مداخلات خارجی‌ها، جنگ داخلی یا تلفات جنگ جهانی دوم. همان طور که در دویستمین سالگرد انقلاب فرانسه غیر ممکن بود که رنج‌ها و تلفات ناشی از مداخله‌ی سلطنت طلبان یا تلفات ناشی از جنگ‌های ناپلئونی را به پای انقلاب ۱۷۸۹ نوشت.

بد نیست در این روزگار بازگشت ارتجاع، این چند سطر مشهور از کانت را یادآوری کنیم که در ۱۷۹۵ در اوج ارتجاع ترمیدوری (انقلاب فرانسه) نوشته است: "چنین پدیده‌ی در تاریخ بشریت دیگر فراموش نمی‌شود. زیرا این پدیده (انقلاب) در طبیعت انسان یک استعداد، یک قابلیت پیشرویی را به منصفی ظهور رسانده که هیچ سیاستی هر اندازه هم که باریک‌بینی و ظرافت داشته باشد نمی‌تواند آن را از حرکت پیشین حوادث پیش‌بینی کند و متصاعد سازد. تنها طبیعت و آزادی که بنا بر اصول درونی حقوق در نوع انسان یکجا گرد آمده‌اند این صلاحیت را داشته‌اند که آن را اعلام کنند. البته این که در چه زمانی رخ دهد نامعین می‌ماند و همچون واقعه‌ی ستی محتمل. اما هر چند هدف مورد نظر از این حادثه، هنوز امروز به دست نیامده، حتا اگر انقلاب یا رفرم در قانون اساسی ملتی دست آخر به شکست بینجامد و یا اگر با گذشت مدتی از زمان، هر چیزی به روال پیشین‌اش بازگردد (همان طور که برخی از سیاست‌مداران امروز چنین می‌کنند) از قدرت این پیش‌گویی فلسفی هیچ چیز کاسته نمی‌شود. زیرا این حادثه بیش از حد مهم است و بیش از حد با منافع انسانیت درآمیخته است و نفوذی بیش از حد وسیع بر همه‌ی بخش‌های جهان دارد که شایسته است آن را در موقعیت‌های مناسب جزو عناصر خاطره‌ی خلق‌ها محسوب داریم و در تلاش‌های نوینی از این دست، آن را به یاد بیاوریم."

هیچ چیز نمی‌تواند باعث شود که آن‌چه دنیا را طی ۱۰ روز تکان داد برای ابد از تاریخ زدوده شود.» (سامان نو، ش: ۷،

## سرمایه داری دولتی پرانتز باز امپریالیسم!

صص: ۶۳-۵۹، زمستان ۱۳۸۷)

در مجموع می‌توان گفت که راهبرد سوسیالیسم در یک کشور، انقلاب اکتبر را در دو عرصه‌ی داخلی و خارجی به مسیری

تقلیل گرایانه و در نهایت رویزیونیستی کشید. در سطح داخلی سوسیالیسم به جای اجتماعی کردن وسائل تولید و لغو کارمزدی به دولتی کردن (سرمایه‌داری دولتی) و صنعتی‌سازی به ویژه در زمینه‌ی صنایع نظامی و رقابت با امپریالیسم غرب تقلیل یافت. در سطح خارجی نیز انترناسیونالیسم کارگری تا حد لشکرکشی‌های اردوگاهی به لهستان و آلمان و چک و اسلواکی و مجارستان و ایجاد اختلاف و انشقاق در احزاب کمونیست اروپایی و انحلال کمینترن<sup>۵</sup> و سازش با روزولت و چرچیل و تقسیم جهان و تاسیس پیمان ورشو عقب نشست.

ادامه دارد....

دوشنبه ۲۲ بهمن ۱۳۹۷

---

<sup>۵</sup> در این زمینه بنگرید به: فرناندو کلودین (۱۳۷۷) *از کمینترین تا کمیندرم*، برگردان فرشیده میربغداد آبادی و دیگران، تهران: خوارزمی، صص: ۷۹-۲۵.